



## نشان‌داری رده‌شناختی مفعول

فاطمه بهرامی<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از عوامل مؤثر در رمزگذاری آشکار روابط دستوری در بند، نشان‌داری گروه اسمی است. به بیان کرافت (Croft): ۲۰۰۳: ۱۶۶) مفعول‌های بی‌نشان اغلب بی‌جان و نکره هستند و این یک گرایش عمومی در بین زبان‌هاست که مفعول‌های نشان‌دار معرفه و جان‌دار رمزگذاری آشکار بپذیرند. نمایه‌سازی و حالت‌نشانی از طریق «را» ابزارهای رمزگذاری آشکار مفعول مستقیم در زبان فارسی هستند. گرچه حضور «را» در کنار مفعول و قرارگرفتن نمایه‌های مفعولی بر روی فعل در اغلب موارد، نشان از معرفگی و مشخص‌بودگی مفعول دارد، اما در مواردی نیز حالت‌نشانی و نمایه‌سازی مفعول نکره نامشخص در زبان فارسی رخ می‌دهد. در وهله نخست به نظر می‌رسد، موارد کمیاب‌تر رمزگذاری آشکار مفعول نکره اعم از حالت‌نشانی با «را» و نمایه‌سازی، استثنائاتی بر یک قاعده کلی تلقی می‌شوند، اما بررسی شواهد زبان فارسی نشان می‌دهد که عامل معناشناختی مؤثر در نشان‌داری مفعول صریح، تشخیص‌پذیری مصداق آن و نه الزاماً معرفگی است. طبق این معیار، دستاوردهای زیر حاصل می‌شود. نخست آن که نه تنها اسم معرفه، بلکه اسم مشخص و نامشخص نیز می‌توانند تشخیص‌پذیر باشند و دوم آنکه بنا به تشخیص‌پذیر بودن تمامی اسم‌های معرفه، بسامد فراوان نمایه‌سازی مفعول‌های معرفه و هم‌آیی آنها با «را» تبیین می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** رده‌شناسی، نشان‌داری، مفعول صریح، جان‌داری، معرفگی، تشخیص‌پذیری.

### مقدمه

نشان‌داری گروه اسمی از عوامل مؤثر در رمزگذاری آشکار روابط دستوری در بند، است. از حیث رده‌شناختی، منظور از رمزگذاری آشکار، آن است که رابطه دستوری گروه‌های اسمی موجود در بند نسبت به محمول، براساس یکی از راه‌کارهای حالت‌نشانی، نمایه‌سازی و ترتیب‌سازهای، یا ترکیبی از آنها بیان شود. کرافت (۲۰۰۳: ۱۶۶) در بحث نشان‌داری به ارزش‌های بی‌نشان روابط دستوری فاعل و مفعول در زبان‌های دنیا اشاره می‌کند. به اعتقاد او اکثر فاعل‌ها جان‌دار و معرفه‌اند، در حالی که مفعول‌های بی‌نشان اغلب بی‌جان و نکره هستند. بنابر آن‌چه وی آن را نشان‌داری معکوس (markedness reversal) می‌نامد، وضعیت نشان‌داری برای نقش‌های فاعلی و مفعولی عکس یکدیگر است؛ بدین مفهوم که ویژگی‌های جان‌داری و معرفگی که برای فاعل ارزش‌های بی‌نشان تلقی می‌شوند، برای مفعول ارزش‌های نشان‌دار هستند و بالعکس. او در ادامه می‌افزاید این یک گرایش عمومی در بین زبان‌ها است که مایلند از طریق رمزگذاری آشکار، مقولات نحوی نشان‌دار را از مقولات نحوی بی‌نشان متمایز سازند. کرافت (همان: ۱۷۰) به زبان سواحیلی اشاره می‌کند که صرفاً مفعول‌های انسان و معرفه را بر روی فعل نمایه‌سازی می‌کند.

بنا به ویژگی ترتیب‌سازهای آزاد در زبان فارسی<sup>۱</sup>، نمایه‌سازی و حالت‌نشانی از طریق «را» ابزارهای رمزگذاری آشکار مفعول صریح در این زبان تلقی می‌شوند. در این نوشتار برآنیم تا نشان‌داری مفعول در زبان فارسی را بررسی نماییم و دریابیم آیا معرفگی به همان ترتیبی که کرافت (۲۰۰۳) بیان می‌کند و شواهد سایر زبان‌ها نیز آن را تأیید می‌نماید در زبان فارسی نیز در نشان‌داری مفعول مؤثر است و در صورتی که پاسخ به این سؤال منفی باشد، عامل نشان‌داری مفعول در زبان فارسی چیست. در راستای نیل به این هدف، ابتدا مروری بر مطالعات پیشین و مبانی مطرح در این رابطه خواهیم داشت و سپس به مبحث دقیق نشان‌داری مفعول صریح می‌پردازیم.

### پیشینه

سونر<sup>۲</sup> (۱۹۹۹) معتقد است آن‌چه که موجب بسامد کم وقوع نمایه‌سازی مفعول صریح در زبان اسپانیایی می‌شود، الزام مفعول صریح در دارا بودن ویژگی [+مشخص] است. این درحالی است که چنین محدودیتی برای نمایه‌های هم‌مرجع با گروه اسمی مفعول غیرصریح وجود ندارد. فرانکو<sup>۳</sup> (۱۹۹۳)، پیش از سونر، شرط لازم برای نمایه‌سازی مفعول صریح در زبان اسپانیایی را، پیش‌انگاشت بودن (presuppositionality) گروه اسمی مفعول از نظر وجودی دانسته و معتقد بود تنها زمانی مفعول صریح، نمایه می‌پذیرد که وجود آن

۱. لازم به ذکر است از منظر نقش‌گرایی، در زبان‌های دارای ترتیب‌سازهای آزاد نیز، ساخت اطلاع‌بند بر نحوه سازمان‌دهی عناصر و ترتیب آنها تأثیرگذار است. بنابراین مفعول‌های مبتدایی و کانونی از حیث نشان‌داری قابل تأملند. اما از آن‌جا که در نوشته حاضر فرصت پرداختن به این مقوله نیست، از آن صرف‌نظر می‌شود.

2. Suñer  
3. Franco

مفروض باشد. او (۲۰۰۰) در تأیید ادعای خود و نقض استدلال سونر بیان می‌کند گروه‌های اسمی معرفه، از حیث معنایی نسبت به نمایه‌سازی حساس نیستند و حضور یا عدم حضور عنصر نمایه‌ای تغییری در محتوای معنایی ساخت مورد نظر پدید نمی‌آورد. اما چنان‌چه گروه اسمی مفعولی نکره نمایه بپذیرد، تنها تفسیر ممکن، خوانش پیش‌انگاشتی است. مثال زیر از فرانکو (۲۰۰۰: ۱۸۳) نقل می‌شود.

- (۱) a **(Lo) he llamadoa Pedro.**  
 'I have called Pedro.'  
 b **Lo he visitoa un estudiante.**  
 'I have seen a student.'

مثال a در صورت حضور یا عدم حضور نمایه مفعولی مضاعف تغییر معنایی نمی‌پذیرد. اما در مثال b نمایه‌سازی گروه اسمی نکره به این معناست که گوینده تنها به دانشجویی اشاره دارد که قبلاً چهره او را دیده، اما نامش را نمی‌داند. پس به صرف نکره بودن اسم، نمی‌توان هر دانشجویی را در نظر داشت.

کاواچی<sup>۱</sup> (۲۰۰۷) جان‌داری را عامل نشان‌داری مفعول در زبان سیدهاما (Siddhama) می‌داند و کلامر<sup>۲</sup> (۲۰۰۴) به‌ویژگی معرفگی در نمایه‌سازی مفعول صریح در زبان کامبرا (Kambera) اشاره می‌کند که در اندونزی تکلم می‌شود. به گفته اوآلی<sup>۳</sup> (۲۰۰۶) مفعول صریح مشخص در زبان تامازیت (Tamazight) یکی از زبان‌های بربر که در مراکش تکلم می‌شود، نشان‌دار است. در زبان لاریکه (Larike) یکی از زبان‌های اندونزی، نشان‌داری مفعول به برجستگی آن در کلام بستگی دارد و در صورت برجسته نبودن، یکی از عناصر گروه اسمی یا واژه‌بست به‌کار می‌روند (لیدیگ و لیدیگ؛<sup>۴</sup> ۱۹۹۰).

کالولی<sup>۵</sup> (۲۰۰۰) بیان می‌کند که نمایه‌سازی مفعول صریح در زبان‌های آلبانیایی و یونانی نه تنها برای گروه‌های اسمی جان‌دار و معرفه، بلکه در مورد اسامی بی‌جان و معرفه نیز صورت می‌گیرد، بنابراین مشخصه‌های جان‌داری و معرفگی در نشان‌داری مفعول تأثیری ندارند، اما به بیان پتکواشیک<sup>۶</sup> (۲۰۰۰) معرفگی در زبان مقدونی (Macedonian) موجب نشان‌داری اجباری مفعول می‌شود.

در زبان‌های خانواده بانتو نیز، نشان‌داری مفعول تحت شرایط معنایی و کاربردشناختی خاصی صورت می‌گیرد. برای مثال در زبان کیریمی (KiRimi) که در منطقه تانزانیا تکلم می‌شود، مفعول جان‌دار و معرفه نمایه می‌شود (هوالد؛<sup>۷</sup> ۱۹۸۹). اما در زبان سواحیلی (Swahili) محدودیت‌های کمتری اعمال می‌گردد و در موارد نادری مفعول بی‌جان نیز دارای نمایه است (والد؛<sup>۸</sup> ۱۹۷۹). (؛ ۱۹۷۹).

1. Kawachi
2. Klamer
3. Ouali
4. Laidig & Laidig
5. Kallulli
6. Petkova Schick
7. Hualde
8. Wald

موضوع نشان‌داری مفعول صریح با «را» و نمایه‌سازی آن در زبان فارسی در برخی مطالعات مورد توجه قرار گرفته است. راسخ‌مهند (۱۳۸۹: ۸۱) بیان می‌کند که نمایه‌سازی تنها برای مفعول‌های معرفه صورت می‌پذیرد. دبیرمقدم (۱۹۹۲)، راسخ‌مهند (۱۳۸۸: ۹۵) و کریمی (۲۰۰۳) در مورد حالت‌نشانی با «را» نیز بیان می‌کنند، حضور این عناصر در اغلب موارد، نشان از معرفگی و مشخص‌بودگی مفعول دارد. با وجود این نباید از نظر دور داشت که در مواردی حالت‌نشانی و نمایه‌سازی مفعول نکره نامشخص نیز در زبان فارسی رخ می‌دهد. این موضوعی است که در پژوهش حاضر مورد توجه قرار می‌گیرد و در بخش چهارم به آن می‌پردازیم.

### مبانی نظری

کامری<sup>۱</sup> (۱۹۸۹: ۱۲۸) طبیعی‌ترین ساخت متعدی را ساختی می‌داند که در آن فاعل در مراتب بالای جان‌داری و معرفگی بوده و کنش‌پذیر در آن دو طیف پایین باشد. به بیان او هر نوع تخطی از این الگو منجر به شکل‌گیری ساخت نشان‌دار می‌شود. افرادی چون بوسونگ<sup>۲</sup> (۱۹۸۵، ۱۹۹۱)، آیزن<sup>۳</sup> (۲۰۰۳)، دو اسوارت<sup>۴</sup> (۲۰۰۳، ۲۰۰۷)، کی<sup>۵</sup> (۲۰۰۸) و پاول<sup>۶</sup> (۲۰۰۸) معتقدند در زبان‌های دنیا عموماً مفعول‌های نشان‌دارتر یعنی آنها که از حیث جان‌داری و معرفگی در رده‌های بالاتری قرار دارند، نشانه حالت می‌پذیرند، اما مفعول‌های بی‌نشان نشانه حالت ندارند.

کرافت (۲۰۰۳: ۱۶۷) در تبیین همبستگی میان معرفگی و جان‌داری در نشان‌داری مفعول، بیان می‌کند، ارتباط میان این دو ویژگی از طریق سلسله‌مراتب جان‌داری گسترده که تلفیقی از سه سلسله‌مراتب جان‌داری، معرفگی و ارجاعیت است به خوبی قابل توجیه است.

سلسله‌مراتب جان‌داری گسترده: ضمیر اول / دوم شخص < ضمیر سوم شخص < اسم خاص < اسم عام انسان < اسم عام جان‌دار < اسم عام بی‌جان

ضمایر همواره معرفه‌اند در حالی که اسم‌ها می‌توانند معرفه یا نکره باشند. از طرفی ضمایر اول و دوم شخص تقریباً همیشه بر انسان دلالت دارند که در بالاترین مرتبه جان‌داری است و به این ترتیب در بالاترین رتبه سلسله‌مراتب جان‌داری گسترده قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر، افرادی چون اشنل<sup>۷</sup> (۲۰۱۲) و سیویرسکا<sup>۸</sup> (۲۰۰۴) سلسله‌مراتب جان‌داری گسترده مطرح شده توسط کرافت (۲۰۰۳) را نه به صورت ترکیبی بلکه مجزا مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ چرا که شواهد

1. Comrie
2. Bossong
3. Aissen
4. de Swart
5. Key
6. Paul
7. Schnell
8. Siewierska

موجود در برخی زبان‌ها تابع ترکیب این مشخصه‌ها نیست و الزامی در همراستایی دقیق با آن در زبان‌های مختلف وجود ندارد. گرین‌برگ<sup>۱</sup> (۱۹۶۶) نیز معتقد است که به‌طور خاص در نمایه‌سازی موضوع بر روی فعل از سلسله‌مراتب شخص مطرح در سلسله‌مراتب جان‌داری گسترده تبعیت نمی‌شود و بنابراین سوم شخص را در اولویت قرار می‌دهد. البته خود کرافت (۲۰۰۳: ۱۶۶) هم علی‌رغم اعتقاد به همبستگی میان معرفگی و جان‌داری در نشان‌داری مفعول، اذعان می‌دارد که در برخی زبان‌ها صرفاً یکی از عوامل جان‌داری یا معرفگی موجب نشان‌داری مفعول می‌گردد. او به نقل از شاکل<sup>۲</sup> (۱۹۷۲: ۷۰-۶۹) با ارائه مثال‌هایی از زبان پنجابی، اشاره می‌کند که در این زبان مفعول معرفه یا جان‌دار و یا مفعولی که توأمان دارای هر دو ویژگی باشد، رمزگذاری آشکار می‌پذیرد. به این ترتیب، در رابطه با نقش معرفگی و جان‌داری در نشان‌داری مفعول می‌توان قائل به سلسله‌مراتب زیر بود (کرافت ۲۰۰۳: ۲-۱۳۰).

جان‌داری: انسان < جان‌دار < بی‌جان

معرفگی: معرفه < نکره مشخص < نکره نامشخص

کامری (۱۹۷۹) در بررسی نظام حالت در زبان‌های ترکی، فنلاندی، فارسی، تاتی و هندی بیان می‌کند ترکیبی از ویژگی‌های معرفگی و جان‌داری منجر به حالت‌نشانی مفعول مستقیم در این زبان‌ها می‌شود. البته در زبان فارسی امکان هم‌آیی گروه‌های اسمی مفعول بی‌جان با «را» ناقض این ادعاست و خود او نیز در مطالعه‌ای دیگر (۱۹۸۹: ۳-۱۳۲) خاطر نشان می‌سازد که در زبان‌های ترکی و فارسی، معرفگی به تنهایی می‌تواند منجر به رمزگذاری آشکار مفعول مستقیم شود. مثال زیر از او نقل می‌شود که هم‌آیی گروه اسمی مفعول بی‌جان اما معرفه را با نشان مفعول «را» در زبان فارسی نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

(۲) الف) حسن کتاب را دید.

ب) حسن یک کتاب دید.

طبق تعریف کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۲) مصداق‌های معرفه برای هر دو طرف گوینده و شنونده شناخته شده هستند، اما مصداق‌های نکره دو وضعیت متفاوت دارند. در حالت اول، نکره، مشخص است. یعنی مصداق آن برای شنونده ناشناخته است و حتی ممکن است گوینده نیز آن را نشناسد. کرافت توضیح بیشتری در تعریف اسم مشخص ارائه نمی‌دهد اما گوندل<sup>۴</sup> و همکاران (۱۹۹۳) بیان می‌کنند، صرفاً دسترسی به یک محدوده از مصداق مورد نظر از بین یک مجموعه شناخته، بدون تعیین مصداق دقیق آن برای گوینده کفایت می‌کند، تا اسم مشخص تلقی شود. مثال زیر گویای این مطلب است.

(۳) یکی از دانشجویان درس نحو ۱ در امتحان تقلب کرده‌اند.

1. Greenberg

2. Shackle

۳. نگارنده در مقاله‌ای دیگر (۱۳۹۳) به نقش جان‌داری در نمایه‌سازی مفعول اشاره کرده است که در این مجال فرصت پرداختن به آن نیست و صرفاً نقش معرفگی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

4. Gundel

حتی اگر گروه اسمی «یکی از دانشجویان درس نحو ۱» به مرجع دقیقاً شناخته شده‌ای در گفتمان ارجاع نیابد، اما چون محدوده تعیین مصداق، معلوم است، نکره مشخص قلمداد می‌شود. این همان معیاری است که کرافت نیز تلویحاً در تعریف خود به آن اشاره می‌کند.

در حالت دوم، مصداق‌های نکره، نامشخص هستند. کرافت (همان) مصداق نامشخص را صرفاً به‌عنوان یک نوع (type) معرفی می‌کند و نه به‌عنوان مصداق خاصی برای یک مورد (token) یا نمونه. به این ترتیب اسم‌های عام از منظر کرافت، نکره تلقی می‌شوند.

همان‌گونه که در بخش پیشینه اشاره گردید، راسخ‌مهند (۱۳۸۹، ۱۳۸۸)، دبیرمقدم (۱۹۹۲) و کریمی (۲۰۰۳) در مورد حالت‌نشانی با «را» و نمایه‌سازی مفعول به درستی بیان می‌کنند، حضور این عناصر در اغلب موارد، نشان از معرفگی و مشخص‌بودگی مفعول دارد، اما هم‌چنان نمی‌توان از نظر دور داشت که در مواردی نیز حالت‌نشانی و نمایه‌سازی مفعول نکره نامشخص در زبان فارسی رخ می‌دهد. ابتدا به امکان هم‌آیی مفعول‌های نکره با «را» اشاره می‌کنیم.

(۴) من کتاب‌های علمی تخیلی رو دوست ندارم.

با توجه به تعریفی که از نکرگی از نظر گذشت، مصداق مفعول عام در مثال فوق نکره نامشخص است. زیرا ارجاعی نیست و صرفاً به‌عنوان یک نوع شناسایی می‌شود، اما با «را» حالت‌نشانی شده است. هم‌چنین، علاوه بر حالت‌نشانی با «را»، مواردی از نمایه‌سازی مفعول نکره در فارسی نیز مشاهده می‌شود.

(۵) الف. سعیدُ بازداشتش کردن.

ب. یه بچه دو ساله رو والدین مرتب نازش می‌کنن.

در مثال (۵ الف) مفعول معرفه و در مثال (۵ ب) مفعول نکره، نمایه‌سازی شده‌اند و هر دو نیز با «را» همراهند. حال سؤال اساسی این است که آیا موارد کمیاب‌تر رمزگذاری آشکار مفعول نکره اعم از حالت‌نشانی با «را» و نمایه‌سازی، باید به عنوان استثنائاتی بر یک قاعده کلی تلقی شود یا می‌توان به دنبال معیاری زیربنایی‌تر در نشان‌داری مفعول صریح در زبان فارسی بود که از عهده تبیین برآید.

### نشان‌داری مفعول

آیزن (۲۰۰۳) و نیز کامری (۱۹۸۹) معتقدند رمزگذاری مفعول با عناصر حالت‌نشانی و یا نمایه‌سازی آن بر روی فعل، به ویژگی‌های معناشناختی و کاربردشناختی مصداق گروه اسمی مفعول بستگی دارد. گرچه در زبان‌های متعددی، معرفگی به‌عنوان یکی از عوامل معناشناختی مؤثر در این مورد شناخته شده است و در زبان فارسی نیز نمی‌توان نقش معرفگی در نشان‌داری مفعول را نادیده گرفت، اما چنان‌که در بخش پیشین اشاره گردید امکان نشان‌داری مفعول‌های نکره مشخص و نامشخص نیز در زبان فارسی وجود دارد. به این ترتیب در جست‌وجوی معیاری هستیم که بتواند به‌عنوان ملاکی واحد در نشان‌داری مفعول تلقی شود.

بررسی شواهد زبان فارسی نشان می‌دهد که عامل معناشناختی مؤثر در نشان‌داری مفعول، تشخیص‌پذیری مصداق آن است. در واقع، گوینده با توجه به میزان آگاهی شونده نسبت به مصداق‌های

گفتمان، در ارجاع به آنها صورت‌های زبانی مناسب را بر می‌گزیند لمبرکت<sup>۱</sup> (۱۹۹۴: ۷۹) بیان می‌کند سخن‌گو بر این باور است که در گفتمان، بازنمایی ذهنی خاصی از مصداق تشخیص‌پذیر برای مخاطب برانگیخته خواهد شد. زمانی که فرد قصد اظهار موضوعی درباره عنصر یا چیزی را دارد که هنوز برای مخاطب معرفی نشده، الزاماً با یک توصیف زبانی دست به ایجاد بازنمایی ذهنی از آن در ذهن مخاطب می‌زند و در اشارات بعدی به صورت مرجعواره به آن ارجاع می‌دهد. گاهی نیز تشخیص‌پذیری از طریق ابزارهای شناختی دیگری برای شنونده رخ می‌دهد. رابرتس<sup>۲</sup> (۲۰۰۵: ۶-۷) اشاره می‌کند معیارهای کاربردشناختی صریح تشخیص‌پذیری عبارتند از مصداق واحد (unique reference) یعنی اسم معرفه و اسم عام، دانش مشترک میان مشارکین در گفتمان، ارجاع اشاری و نیز ارجاع از طریق رابطه ملکی و چارچوب (frame) گفتمان.

بنابر توضیحات فوق، نه تنها اسم معرفه، بلکه اسم مشخص و نامشخص نیز می‌توانند تشخیص‌پذیر باشند. باوجودی که به تعبیر کرافت اسم عام در صورت غیرارجاعی بودن، نکره تلقی می‌شود، اما به اعتقاد لمبرکت (۱۹۹۴: ۸۸-۸۲) بنابه ویژگی دلالت بر طبقه واحد و مشخص در جهان بیرون همواره برای مخاطب تشخیص‌پذیر است. در تأیید این ادعا مثال زیر نشان می‌دهد که مفعول اسم عام، علی‌رغم نکره بودن و نداشتن مصداق مشخص در گفتمان، به دلیل ارجاع در چارچوب گفتمان که برنامه آشپزی است، تشخیص‌پذیر بوده و می‌تواند با هر دو عنصر نمایه و حالت‌نشان «را» رمزگذاری آشکار بپذیرد. علاوه بر این، همان‌گونه که رابرتس (همان) اشاره می‌کند اسم‌های عام و اسم جنس دارای مصداق واحد هستند، زیرا به طبقه عناصر واحدی از مصداق‌ها در جهان بیرون دلالت دارند.

(۶) برا سلامتی بهتره که ماهی رو آب‌پزش کنین.

اگر به مثال‌های (۴) و (۵) برگردیم، مشخص می‌شود که گرچه مصداق مفعول، نامشخص است، اما تشخیص‌پذیر می‌باشد. در مثال (۴) بنا به ارجاع به طبقه خاصی از کتاب‌ها و در مثال (۵) به دلیل فعال بودن مصداق در چارچوب گفتمان که برنامه‌ای درمورد اصول تربیتی کودکان است. در واقع آن‌گونه که رابرتس (همان) بیان می‌کند، در چارچوب گفتمان فوق، مصداق‌هایی چون بچه، کودک و حتی والدین و خانواده، فعال بوده و تشخیص‌پذیرند.

در مثال (۷) مفعول نشان‌دار بوده و علاوه بر نمایه‌سازی بر روی فعل با «را» نیز همراه است. مصداق آن بنابه هم‌آیی با ضمیر ملکی تشخیص‌پذیر است و البته معرفه هم تلقی می‌شود.

(۷) راستی دیروز کیفم گمش کردم.

ارجاع اشاری و مرجعواره‌ای به مصداق نیز علاوه بر آن که نشان از معرفه بودن مصداق دارد، گویای تشخیص‌پذیری آن نیز هست. ارجاع اشاری، برون‌متنی و ارجاع مرجعواره‌ای درون‌متنی است. ارجاع اشاری با توجه به بافت موقعیتی رخ می‌دهد، اما ارجاع مرجعواره‌ای در بافت زبانی ایجاد می‌شود و هر نوع ارجاع، منجر

1. Lambrecht

2. Roberts

به شناخته شدن مصداق برای مخاطب می‌شوند که آن را تشخیص‌پذیر می‌نماید. مثال‌های (۸) و (۹) مفعول دارای ارجاع اشاری را نشان می‌دهند.

(۸) اونا رو دوستشون دارم.

(۹) معمولاً از کتاب مصور خوشم نمیاد اما این رو دوستش دارم.

جمله (۸) را در بافتی در نظر بگیرید که گوینده با نگاه به ویتترین مغازه و در اشاره به یک جفت کفش، بیان کرده باشد. در مثال (۹) نیز قطعاً گوینده در بافت موقعیتی، به کتاب مصور خاصی اشاره کرده است و معرفگی و تشخیص‌پذیری توأمان برای مصداق کتاب وجود دارد. در هر دو مثال، مفعول با «را» همراه است و نمایه‌سازی نیز رخ داده است.

(۱۰) دیوان حافظ الهام غیبی است. از این رو مردم آن را عزیز می‌شمارندش.

در مثال (۱۰) مفعول جمله دوم به صورت مرجع‌واره‌ای به دیوان حافظ اشاره دارد و تشخیص‌پذیر و نیز معرفه بوده و هم‌چون مثال‌های پیشین، نشان‌دار است.

موضوع دیگر بحث به بسامد حالت‌نشانی مفعول‌های معرفه با «را» و نمایه‌سازی آنها بر روی فعل اشاره دارد که بسیار بالاتر از مفعول‌های نکره است؛ به نحوی که نمی‌توان نقش معرفگی در نشان‌داری مفعول را نادیده گرفت. واقعیت آن است که طبق ویژگی تشخیص‌پذیری، این بسامد دور از انتظار نیست. به گفته بلورو<sup>۱</sup> (۲۰۰۷: ۱۱۵) در حالی که مصداق‌های معرفه بنا به وجود مصداق واحد، ارجاع اشاری، ارجاع ملکی و ارجاع به پیش‌مرجع از طریق ضمائر، همواره تشخیص‌پذیرند، اساساً عبارات نکره، مرجع غیرقابل تشخیص دارند، حتی اگر این مرجع توسط گوینده شناخته شده و بنابراین مشخص باشد. او به تمایز مهم بین مفاهیم مشخص بودن و تشخیص‌پذیری اشاره می‌کند. مشخص بودن دسترسی به مرجع از منظر گوینده را نشان می‌دهد، در حالی که تشخیص‌پذیری به امکان دریافت مرجع از نگاه شنونده دلالت دارد. به این ترتیب می‌توان مواردی یافت، که گرچه مصداق مفعول مشخص است اما تشخیص‌پذیر نیست و بنابراین نمی‌تواند نمایه‌سازی شود. مثال (۱۱) شاهدهی از این دست است.

(۱۱) \* راستی دیروز یه کتاب (رو) خریدمش.

جمله فوق را در بافتی در نظر بگیرید که مخاطب نه تنها کتاب گوینده را تاکنون ندیده است، بلکه پیش از این نیز صحبتی از آن به میان نیامده است. در واقع مخاطب در چنین بافتی می‌تواند بپرسد «کدام کتاب؟». به این ترتیب طبق تعریف کرافت، مفعول نکره مشخص است و طبق هیچ‌کدام از معیارهای رابرتس (۲۰۰۵) تشخیص‌پذیر نمی‌باشد. زیرا گوینده به مصداق اسم دسترسی ندارد و پیش از آن هم هیچ بازنمایی ذهنی برای او ایجاد نشده است. با وجود این، می‌توان مواردی یافت که مفعول نکره مشخص، در بافت گفتمان و براساس چارچوب گفتمان تشخیص‌پذیر باشد و نشان‌دار شود.

(۱۲) زنگ اول یه دانش‌آموز رو تنبیهش کردم.



در بافتی که دو همکار معلم برای استراحت در دفتر مدرسه حضور دارند و یکی رو به دیگری جمله (۱۲) را بیان کند، فضای موقعیتی موجود، مصداق‌هایی چون معلم، همکار، دانش‌آموز، کلاس و مواردی از این قبیل را در گفتمان تشخیص‌پذیر می‌کند، گرچه مفعول نکره باشد. چیف<sup>۱</sup> (۱۹۸۷: ۲۲) اصطلاح دسترس‌پذیر استنباطی (inferentially accessible) را برای اشاره به این نوع تشخیص‌پذیری به کار می‌برد، اما رابرتس (۲۰۰۵: ۷) از آن با عنوان فعال‌سازی در چارچوب یاد می‌کند.

### نتیجه‌گیری

در این نوشته، نشان‌داری مفعول صریح با «را» نمایه‌سازی آن بر روی فعل، مورد بررسی قرار گرفت. گرچه در اغلب موارد مفعول‌های معرفه در زبان فارسی نشان‌دار می‌شوند، اما در مواردی نیز حالت‌نشانی و نمایه‌سازی مفعول نکره نامشخص در زبان فارسی رخ می‌دهد. شواهد زبان فارسی نشان می‌دهد که عامل معناشناختی مؤثر در نشان‌داری مفعول صریح، تشخیص‌پذیری مصداق آن است. اما از آن‌جا که اسم‌های معرفه، تشخیص‌پذیر هستند، پس کاملاً طبیعی است که بسامد مفعول‌های معرفه نشان‌دار در زبان فارسی بیشتر باشد و به نوعی می‌توان گفت از سلسله‌مراتب معرفگی نیز تبعیت می‌شود.

### منابع

- بهرامی، فاطمه (۱۳۹۳)، نمایه‌سازی مفعول صریح و جان‌داری، نهمین همایش زبان‌شناسی ایران، مجموعه مقالات نهمین همایش زبان‌شناسی ایران، جلد اول، به کوشش محمد دبیرمقدم، ۳۳۲-۳۱۷.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، معرفه و نکره در زبان فارسی، دستور ۵، ۱۰۳-۸۱.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹)، واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل، پژوهش‌های زبان‌شناسی ۲، ۸۵-۷۵.
- Aissen, J. (2003), "Differential object marking: Iconicity vs. economy". *Natural Language & Linguistic Theory* 21(3): 435-448.
- Bello, A. V. (2007), *Spanish Clitic Doubling: A Study of the Syntax-Pragmatics Interface*. PhD Dissertation, University of New York at Buffalo.
- Bossong, G. (1985), "Differentielle Objektmarkierung in den Neuiranischen Sprachen". Narr: Tübingen.
- Bossong, G. (1991), Differential object marking in Romance and beyond, In *New analysis in Romance Linguistics: selected papers from the XVIII Linguistics Symposium on Romance Languages*, D. Wanner and D. Kibbee (eds.), Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins, 143-170.
- Chafe, W. (1987), *Cognitive Constraints on Information Flow*. In *Coherence and Grounding in Discourse*. eds. R. Tomlin. Amsterdam: John Benjamins. 21-51.

1. Chafe

- Comrie, B. (1979), Definite and animate objects: a natural class. *Linguistica Silesiana* 3: 15-21.
- Comrie, B. (1989), *Language typology and linguistic universals. Syntax and morphology.* Oxford: Blackwell.
- Croft, W. (2003), *Typology and Universals* (2<sup>nd</sup> ed.), University of Manchester: Cambridge.
- Dabir-Moghaddam, M. (1992), "On postposition ra in Persian". *Iranian Journal of Linguistics*. 7. 2-60.
- de Swart, P. (2003), *The Case Mirror*. M. A thesis, University of Nijmegen, Nijmegen.
- de Swart, P. (2007), *Cross-Linguistic Variation in Object Marking*, PhD dissertation. University of Nijmegen.
- Franco, J. (1993), *On object agreement in Spanish*. Los Angeles, University of Southern California. PhD Dissertation.
- Franco, J. (2000), *Agreement as a Continuum*. In *Clitic Phenomena in European Languages*. F.a. d. D. Beukema (eds.), M. Amsterdam, John Benjamins.
- Greenberg, J. H. (1966), *Language Universals, with special reference to features hierarchies* (*Janua Linguarum, Series Minor*, 59.) The Hague: Mouton.
- Gundel, J. N. Hedberg, et al. (1993), "Cognitive Status and the Form of Referring Expressions in Discourse". *Language* 69 (2): 274-307.
- Hualde, J. I. (1989), *Double Object Constructions in KiRimi*. In *Current Approaches to African Linguistics*. R. Botne and P. Newman (eds.). Dordrecht, Foris.
- Kallulli, D. (2000), *Direct Object Clitic Doubling in Albanian and Greek*. In *Clitic Phenomena in European Languages*. F. a. d. D. Beukema (eds.). M. Amsterdam, Philadelphia, John Benjamins.
- Karimi, S. (2003), *On scrambling in Persian*. In *Word order and scrambling*. S. Karimi (eds.), Oxford: Blackwell Publishers.
- Kawachi, K. (2007), "Topics in the Semantics of Siddhama". PhD Dissertation. Univeristy at Buffalo.
- Klamer, M. (2004). *Kamera, The Austronesian Languages of Asia and Madagascar*, London: Routledge.
- Key, G. (2008), "Differential object marking in a Medieval Persian text", In *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi et. al. (eds.). Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, 227-248.
- Laidig, W. and C. Laidig. (1990). "Larlike pronouns: duals and trials in a Central Moluccan languages". *Oceanic Linguistics* 29: 87-109.
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge University press.
- Ouali, H. (2006). "Unifying Agreement Relations: A Minimalist Analysis of Berber". PhD Dissertation, University of Michigan.
- Paul, D. (2008). "The individuation function of the Persian indefinite suffix", In *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi et. al. (eds.). Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, 309-328.
- Petkova Schick, I. (2000). "Clitic Doubling Constructions in Balkan-Slavic Languages". In *Clitic Phenomena in European Languages*, F. Beukeme and M. Dikken (eds.). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins: 259-292.

- Roberts, J. (2005). "Scrambling in Persian: a Role and Reference Grammar Approach". Paper Presented at the First International Conference on Iranian Linguistics. Leipzig.
- Schnell, S. (2012). "Referential Hierarchies in Three-Participant Constructions in Vera'a", *Linguistic Discovery*, 10(3): 125-147.
- Siewierska, A. (2004). *Person*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Shackle, C. (1972). *Punjabi*, London: English Universities Press.
- Suñer, M. (1999). Clitic-Doubling of Strong Pronouns in Spanish: An Instance of ObjectShift. In *Grammatical analyses in Basque and Romance Linguistics: Papers in honor of Mario Saltarelli*. J. Franco, A. Landa and J. Martin (eds.). Amsterdam, John Benjamins: 233-256.
- Wald, B. (1979). "The development of the Swahili object marker: A study of the interaction of syntac and discourse". In *Discourse and Syntax*. eds. T. Givón. New York: Academic Press. 505-524.